

سروسی پیدا کرد و آنها را بیش از پیش به تحولات ملل و انقلابات اسم و احزاب سیاسی آشنا ساخت و همین یقینان سبب آشنایی و ارتباط این دو برادر و سایر ملیون گیلان با کمیته و رهبران حزب سوسیال دمکرات قفقاز گردید و از مساعدتها و کمکهایی که آن حزب به آزادی خواهان تبریز که در آن موقع با قشون محمدعلیشاه در جنگ بودند می کرد، آنان را آگاه ساخت و به آنها اطمینان داد که در صورتی که ملت رشت برضد دولت استبدادی محمدعلیشاه قیام کند، (حزب سوسیال دمکرات روسیه که در آن زمان لنین رهبری و ریاست کمیته مرکزی آن را داشت و استالین ریاست کمیته قفقاز را



معزالسلطان

عهده دار بوده) از هیچگونه مساعدت به آزادی خواهان گیلان مضایقه نخواهد کرد (لنین در پنجمین کنگره حزب سوسیال دمکرات که در لندن تشکیل شد به ریاست کمیته مرکزی حزب انتخاب شد و استالین در آن کنگره شرکت داشت .

سران مورد اعتماد مشروطه خواهان رشت یک کمیته سری مرکب از دوازده نفر تشکیل داده بودند که شبها در منزل معزالسلطان که پس از فتح تهران لقب سردارمحمبی یافت تشکیل می شد، اعضای کمیته پس از مطالعه دقیق در اوضاع و در نظر گرفتن قدرت و قوت قشون دولتی برای تحصیل کمک و اسلحه براین عقیده شدند که یک نماینده زبردست و مورد اعتماد برای جلب مساعدت و کمک کمیته سوسیال دمکرات به تفلیس بفرستند قرعه این فال بنام میرزا کریم خان برادر سردارمحمبی که در هوش و فراست در میان رشتیها نظیر نداشت و از عشاق از جان گذشته مشروطیت بود درآمد.

وسایل این مسافرت در خفا فراهم شد و میرزا کریم خان متفکراً رهسپار قفقاز شد. وی در این مأموریت موفقیت حاصل کرد و توانست همکاری و مساعدت کمیته حزب سوسیال دمکرات را تحصیل کند. کمیته مذکور برای مطالعه دقیق در اوضاع ایران و اتخاذ تصمیماتی که در آینده باید بگیرد یکی از برجسته ترین افراد خود بنام «سرگه اورجانیکیتیزه» را که بعداً وزیر صنایع سنگین شد به گیلان فرستاد.

مسافرت میرزا کریم خان در قفقاز به طول انجامید و در حدود دو ماه تمام وقت خود را صرف ملاقات رجال انقلابی و کسانی که می توانستند کمکی به انقلاب رشت بنمایند نمود، بیشتر اوقات خود را در باد کوبه گذرانید و با زحمت زیاد موفق شد محرمانه مقداری اسلحه برای کمیته رشت ارسال دارد.

محتاج به ذکر نیست که مجامع انقلابیون در آن زمان مخفی بود و پلیس و جاسوسان دولت استبدادی تزاری دایماً برای کشف مراکز آنان و شناسایی اشخاصی که در آن مجامع عضویت داشتند کوشش می کردند، چنانچه روزی نمی گذشت که عده ای دستگیر نشوند و به خواری به سبیری تبعید نگردند. می گویند استالین و همدستانش برای آنکه روزنامه ارگان حزب را به طبع برسانند در خانه محقری دو چاه حفر کرده بودند و این دوچاه را در زیرزمین به هم وصل کرده بودند و برای آنکه صدای دستگاه چاپ به خارج نرود ماشین چاپ را در دالان میان دوچاه قرار داده بودند. مقصود از کندن دوچاه این بود که هرگاه محل یکی از چاهها کشف شود و پلیس به آنجا راه یابد بتوانند از چاه دیگر فرار کنند.

نکته قابل توجه اینست که چگونه کمیته سوسیال دمکرات که کاملاً مورد تعقیب پلیس بود توانست عده زیادی داوطلب و اسلحه به گیلان بفرستد. علت این موفقیت دو چیز بود اول آنکه آزادبخوانان روسیه مخصوصاً اعضای کمیته های انقلابی در نتیجه نیم قرن مبارزه با دستگاه استبدادی پلیس و قشون تزاری بحدی کاردان و راه شناس شده بودند که برای هر کاری که می خواستند انجام بدهند احتیاطات لازمه و

وسایل ممکنه را در نظر می‌گرفتند و نیز اطلاعات زیادی همه روزه به آنها می‌رسید و آنان را تا حدی به مقاصد دستگاه پلیس آگاه می‌ساخت.

دوم - در آن زمان روسها بعدی در ایران مخصوصاً گیلان استیلا پیدا کرده بودند و آن سامان را در حقیقت ملک خود می‌پنداشتند که دقت زیادی در سرحدات نمی‌شد و اغلب مسافری بدون زحمت می‌توانستند از ایران به روسیه بروند و یا از روسیه به ایران مسافرت کنند.

ولی طولی نکشید که روسها متوجه شدند که اشخاص مضمونی وارد ایران می‌شوند و نیز مقداری اسلحه بطور قاچاق وارد رشت شده است.

از آن تاریخ بنای بازرسی را در بنادر دریای مازندران گذاردند و مسافری را مورد تحقیق و تفتیش قرار دادند و مال التجاره‌های مضمون را بازرسی کردند، در نتیجه شش نفر از مجاهدین قفقازی در لنکران دستگیر شدند و در همانجا تیرباران گشتند و نیز مقداری از مواد منفجره و اسلحه که از طرف کمیته قفقاز به رشت فرستاده شده بود در بندریهلوی به دست مأمورین روسی افتاد و در نتیجه چند نفر از ایرانیان سقیم آن بندر را دستگیر و تحت شکنجه قرار دادند و یکی از آنها را که «رحیم اف» نامیده می‌شد بعدی صدمه زدند که جان تسلیم کرد ولی رازی بروز نداد و صداقت و شرافت خودش را به قیمت جانش حفظ کرد و نیز مقداری اسلحه که در یک انبار مخفی در باد کوبه برای فرستادن به ایران ذخیره شده بود بوسیله پلیس کشف شد و چند نفر توقیف و دستگیر شدند و رئیس آنها موسوم به «شاکف» کشته شد.

در تلگرافی که سفیر انگلیس به وزیر خارجه انگلیس از تهران در تاریخ ۶ مارس ۱۹۰۹ مخابره می‌کند چنین می‌نویسد: مسیوسیلین (سفیر روس مقیم تهران) به من اطلاع داد یک کرور فشنگ و یک مقدار کثیری تفنگ که برای رشت حمل شده بود در باد کوبه گرفته شد.

هرگاه بیش از انتظار در اطراف علل و موجبات انقلاب گیلان بسط کلام و قلم فرسایی کردم برای این بود که اولاً انقلاب گیلان با وجود موانع بسیار و قدرت و نفوذ دولت روسیه و حکومت مرکزی بدرجه‌ای ماهرانه و از روی نقشه صحیح و زحمات طاقت فرسا و عقل انجام یافت که در تقدیرات مشروطیت و روی کار آمدن حکومت ملی سهم مهمی را حایز و درخور مدح و ستایش است.

توضیح

ثانیاً چون قیام تبریز را کسروی بتفصیل نگاشته و بطبع رسیده ولی تا این زمان کسی از نویسندگان اقدام به نگارش تاریخ انقلاب گیلان نکرده و هرگاه چیز بهم نوشته باشند بطبع نرسیده و منتشر نگشته و داستان این قیام آزادپخواهانه در زیر پرده غفلت

مستور مانده از نظر حق شناسی خود را مکلف دانستم این وظیفه ملی را ادا کنم و جانفشانیهایی که جمعی از فرزندان این آب و خاک در راه آزادی کرده اند آشکار نموده و در دسترس نسل آینده بگذارم و با اینکه ما ایرانیها متأسفانه عادت به نگارش وقایع روز را نداریم و بدست آوردن مدارک و روشن کردن حقایق پس از چندی که از زمان حوادث می گذرد بسیار دشوار است بقدرقوه کوشش کردم که آنچه در این تاریخ نوشته و می نویسم از اغراض خصوصی و حب و بغض شخصی و اختلاف عقیده و مسلک پاک و مبرا و متکی به حقیقت و مدارک مورد اعتماد باشد.

واضح است که با کنترل و تفتیش شدیدی که از طرف **چگونه افراد و اسلحه** مأمورین دولت روسیه به عمل می آمد چه اندازه فرستادن افراد وارد ایران می شد و اسلحه را به ایران مشکل کرده بود و چه مخاطراتی برای کسانی که داوطلب دخول در نهضت انقلاب گیلان بودند و مأمور فرستادن و دریافت اسلحه بودند در برداشت و جز ایمان به مقصود قدرت دیگری نمی توانست اشخاص را وادار به اسری بکند که خطر جانی داشت. در روزهای اول که هنوز روسها متوجه نبودند افراد داوطلب بدون زحمت وارد سرحد ایران می شدند ولی پس از گرفتاری عده ای و کشف مقداری از صندوقهای حاوی اسلحه کار فوق العاده مشکل شد.

تمام افرادی که برای شرکت در انقلاب به ایران می آمدند اعضای حزب سوسیال دمکرات بودند یا به عبارت دیگر از انقلابیون روسیه بودند و پلیس روسیه بعضی از آنها را می شناخت و نسبت به آنها مظنون بود. این افراد به مرکز حزب که در تفلیس بود می آمدند و تحویل نماینده کمیته انقلابیون ایران می شدند.

از قراری که یکی از سردسته های مجاهدین برای نگارنده حکایت کرد استالین شخصاً در امر فرستادن افراد و اسلحه به ایران نظارت داشته و این کمک فوق العاده در پیشرفت انقلاب مشروطیت در تحت امر استالین انجام می یافته.

افراد بوسیله خط آهن از تفلیس به باد کوبه می آمدند و از آنجا بوسیله کشتی تجارتمی «تقی اف» که مورد اعتماد بود و متصدیان آن در این نقل و انتقال کمال مساعدت را بکار می بردند وارد بندر پهلوی می شدند.

ولی اشکال در این بود که بواسطه سوءظنی که روسها پیدا کرده بودند کشتی مذکور و سرنشینان آنرا در دو نقطه تفتیش می کردند یکی در لنکران و دیگری در آستارا.

این افراد برای نجات خود از دست مأمورین روس اغلب در آستارا پیاپی می شدند

و سپس در موقع مناسب بوسیله قایقهای کوچک به بندر پهلوی می رفتند و یا آنکه فرسخها
 ییاده از راه زمینی خود را به پهلوی می رسانیدند.

پس از رسیدن به بندر پهلوی به دکان «بالاسان ارمنی» که عضو جمعیت سوسیال
 دمکرات روسیه بود می رفتند و بالاسان آنان را بطور مخفی به وسیله شهدی باقر نامی که
 از آزادپخواهان گیلان بود به رشت می فرستاد.

در رشت سه نقطه را برای نگاهداری و پذیرایی انقلابیون روسیه اختصاص داده
 بودند، یکی باغ معزالسلطان، یکی خانه آوادیس زرگرو دیگری خانه شخصی معزالسلطنه.
 کلیه مخارج این دستگاه را نازمانی که کمیته ستار تشکیل نشده بود خانواده و کیل و
 چند نفر دوستان و همفکرهایشان تحمل می کردند ولی پس از تشکیل کمیته ستار
 سروصورتی به وضع مالی داده شد و تا حدی این تحمیل گزاف از گردن چند نفر فوق الذکر
 برداشته شد.

عبور از آستارای روس و ورود به خاک ایران که در نیمه شب انجام می یافت
 داستانی دارد که شرح آن موجب طول کلام می شود ولی فقط بر این جمله قناعت
 می کنیم که آن راه هم مورد سوءظن روسها قرار گرفت و مأمورینی در نقاط حساس
 گذاردند و در نتیجه چند نفر از جوانان قفقازی که هر یک مقداری بمب دستی در چنته
 خود داشتند دستگیر و تیرباران شدند.

مهم دیگر فرستادن اسلحه بود در اوایل امر چند نفر از تجار ایرانی مشروطه خواه و
 عضو حزب سوسیال دمکرات که با ایران معامله و تجارت داشتند و مال التجاره به ایران
 می فرستادند، پذیرفتند که صندوقهای اسلحه را در میان مال التجاره ای که به ایران
 می فرستند حمل کنند و در بندر پهلوی و یا رشت تحویل مأمورین کمیته ستاد بدهند و
 لیکن پس از چندی روسها به این امر پی بردند و صندوقها را در گمرک بندر پهلوی که در
 تحت نظارت و تفتیش خود آنها بود تفتیش نمودند و مقداری اسلحه بدست آوردند و از
 آن تاریخ بعد حمل اسلحه بطریقی که در بالا نوشتیم شکل بلکه غیر ممکن شد.
 (توضیح آنکه پس از استقراض مظفرالدین شاه از روسها تمام گمرکات شمال
 ایران تحت کنترل مأمورین روس بود و مستخدمین ایرانی کوچکترین اختیاری از خود
 نداشتند.)

از زمانی که فکر نهضت انقلاب در گیلان پیدا شد تا فتح
 شهر قزوین به دست مشروطه خواهان متدرجاً دسته های چند
 نفری مجاهد قفقازی بشرحی که در بالا گفتیم از طرف مرکز
 حزب به ایران فرستاده می شد.

این افراد و دستجات همه از حیث شایستگی و کاردانی و معلومات و تجربه در

یک ردیف نبودند و باهم اختلاف بسیار داشتند، کسانی که قبل از انقلاب رشت وارد ایران شدند مردمانی بودند کارآزموده که سالها در حزب سوسیال دمکرات خدمت کرده و راه کار را خوب می دانستند و بعضی از آنها افراد برجسته ای بودند که پس از ظهور انقلاب روسیه به مقامات عالی دولتی از قبیل وزارت و ریاست کمیسرها و مراتب عالییه نظامی نایل شدند، بعضی از آنها به ساختن بمب آشنا بودند و چند نفر هم در علم توپخانه سررشته بسزایی داشتند ولی دسته هایی که بعد به ایران آمدند افراد ساده و معمولی بودند و از کارهای فنی و اطلاعات استراتژیکی بی نصیب بودند.

افرادی که باتفاق میرزا کریم خان به گیلان آمدند هریک مقام مهمی در حزب داشتند و خدماتی در راه آزادی انجام داده بودند و چند نفرشان عضو کمیته مرکزی بودند، از آنجمله «سرگه اورجانیکیتزه» عضو سیاسی و اصلی حزب سوسیال دمکرات قفقاز بود. این شخص که ریاست سایرین را داشت بعد از فتح شهر رشت به دست مجاهدین با احترام تمام به طرف روسیه مراجعت کرد و پس از انقلاب کبیر روسیه به وزارت صنایع سنگین و سپس جانشینی قفقاز نایل شد و پس از چندی درگذشت.

دیگر «میشاجابایتز» نامیده می شد، جوانی بود گرجی از دوستان استالین بی نهایت جدی، فداکار، شجاع و در ساختن بمب تخصص داشت. دیگر «برادیاک گرجی» که تجربیات زیادی در انقلابات روسیه پیدا کرده بود و از معلومات او استفاده بسیار شد دیگری «الکساندوچکی» که عملیات درخشانی در روسیه از خود یادگار گذارده دیگری فیودر نام اهل لتونی که توپچی قابل بود و در نشانه گیری توپ معروف بود و در تمام جنگها تانج تهران لیاقت بسیاری از خود نشان داد. دیگری «الیوش» نام که نژاداً روس بود و در بمب سازی تخصص داشت، چند نفر از این انقلابیون عضو کمیته «باطوم» بودند و در جنگها شجاعت بی نظیری از خود نشان دادند.

یک دسته دیگر از مجاهدین قفقازی به ریاست برادیاک وارد ایران شدند و در فتح شهر رشت شجاعت بی نظیری از خود نشان دادند و بعد از فتح رشت به باد کوبه مراجعت کردند، متأسفانه در لنگرود روس گرفتار شدند و می خواستند همه آنها را تیرباران کنند. ولی به سعی و کوشش فراوان نمایندگان نهضت گیلان و بعضی از آزادیخواهان روسیه که با مقامات دولتی سروکار داشتند از مرگ حتمی نجات یافتند و شبانه با مشقت بسیار از رودخانه آستارا شناکنان گذشته وارد خاک ایران شدند و از میان جنگلها با رنج فراوان خود را به بندر پهلوی رسانیدند. عده قفقازیه که در نهضت انقلاب گیلان و فتح تهران شرکت داشتند در حدود سیصد نفر بود.

از نظر تقدیر حق این بود که نام کسانی که برای یاری یک ملت ستمدیده که با استبداد و بیادگری دست یگریبان بود و از وطن خود دور شده با مخاطرات جانی که در پیش بود به ایران آمده و در صف مجاهدین راه آزادی جنگیده و بسیاری از آنها کشته و

یا زخمی شده‌اند و یا نتوانسته‌اند به وطن خود مراجعت کنند، برده شود. ولی متأسفانه بواسطه عدم شناسایی به احوال هریک از یکطرف و کمی فرصت از طرف دیگر به این کار نایل نشدم و امیدوارم هرگاه بدنگارش تاریخ انقلاب گیلان موفق شوم این حق را ادا نمایم.

روسها که با تمام قوا برای استحکام مبانی سلطنت محمد-

علیشاه کوشش می کردند از انقلاب تبریز بسیار ناراضی و

نگران بودند و کوشش می کردند با فرستادن قشون آن کانون

آزادی را از میان بردارند اینک که واقعه گیلان هم پیش

آمده بود از همکاری و همدردی آزادیخواهان روسیه با انقلابیون گیلان بغایت خشمگین شده بودند.

بعلاوه روسها بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ شمال ایران را ملک خود می پنداشتند و از هرسوق و پیش آمد استفاده می کردند که آن قسمت مهم کشور را اشغال نمایند و برای همیشه ضمیمه روسیه کنند، اینک انقلاب گیلان و آذربایجان بهانه‌ای به دست آنها داده بود و به این بهانه می خواستند نیت واقعی خود را لباس عمل بپوشانند.

چنانچه وزیر خارجه روسیه، سرنیکلسن سفیر کبیر انگلیس را در سن پترزبورگ از فرستادن اسلحه و نیرو از طرف حزب سوسیال دمکرات برای کمک و تقویت انقلابیون ایران مطلع می کند و سوسیال دمکراتها را آتارشیستهای قفقاز و مفسد می خواند و خاطر نشان می کند که دولت روسیه برای حفظ منافع اتباع خود و جان آنها و امنیت راهها مجبور است به ایران قشون بفرستد و راه شوسه میان قزوین و رشت را با قوه نظامی تحت کنترل قرار بدهد و نیز کشتی جنگی به بنادر ایران بفرستد و هرگاه قوای نظامی در بندریهلوی مورد حمله انقلابیون قرار بگیرد قشون مجهز و بیشتری به ایران بفرستد. تلگرافات و گزارشاتی که سفیر انگلیس از پایتخت روسیه به وزارت خارجه لندن مخابره کرده تصمیم روسها را برای فرستادن قشون به ایران و محو کردن انقلاب گیلان روشن می سازد.

تلگراف سفیر انگلیس به وزیر خارجه از سن پترزبورگ ۳ مارس ۱۹۰۹: دولت روس یک عده قشون به طرف بادکوبه و سرحد جلفا گسیل داشته و اوضاع در رشت بدرجه‌ای تهدید کننده و خطرناک است که پنجاه نفر قزاق برای حفظ قسولگری رشت فرستاده‌اند.

تلگراف دیگر ۴ مارس ۱۹۰۹

مراسله‌ای از وزیر خارجه روس به من رسید به اینکه عده‌ای سرباز با مسلسل و اتوبیل و دو عراده توپ به انزلی فرستاده شد و یک کشتی جنگی هم برای حفاظت

کشتی که حامل قشون و مهمات است مأمور رفتن به سواحل ایران گردید. فرمانده کشتی جنگی مأموریت دارد هرگاه در موقع پیاده شدن قشون به خاک ایران از طرف انقلابیون مورد حمله قرارگیرد یا مانع پیاده شدن قشون گردند کمک جنگی به قشون بنماید.

در صورتی که این دسته قشون برای حفاظت اروپاییان کافی نباشد قشون امدادی از قشونی که در یاد کویه متمرکز شده فرستاده خواهد شد.

۸ مارس ۱۹۰۹ سفیر کبیر انگلیس از پترسبورگ به وزیر خارجه سرادوار دگری وزیر خارجه روس به من اطلاع داده که قشونی که به ایران فرستاده شده برای حفظ اتباع دول خارجه است و در امور داخله ایران مداخله نخواهد کرد.
۷ آوریل ۱۹۰۹

تلگراف سفیر کبیر انگلیس به وزیر خارجه: یادداشتی از طرف وزیر امور خارجه روسیه به من رسیده مبنی بر اینکه نظر به ازدیاد مخاطرات در گیلان و تصویری که تا حال برای جلوگیری از کمک اسلحه و افراد از طرف آنارشیستها به انقلابیون گیلان شده دولت روس رأی قطعی خود را به اینترار اتخاذ کرده که یک فروند جهاز جنگی به انزلی بفرستد که در آنجا مقیم باشد و کشتی جنگی دیگری برای حفاظت بیشتر به انزلی اعزام گردد.

محتاج به دلیل و برهان نیست که منظور روسها از فرستادن قشون و کشتی جنگی به خاک ایران فقط و فقط برای خاموش کردن انقلاب بود والا هیچگونه مخاطره‌ای برای اتباع روسیه و اتباع سایر دول خارجی در گیلان نبود و رهبران انقلاب گیلان برای اینکه بیهانه به دست روسها ندهند بدرجه‌ای در حفظ و حمایت اتباع آنها کوشش می کردند که تمام نمایندگان خارجی مقیم آن سامان تصدیق دارند که کوچکترین خطری در پیش نیست و ایرانیها با کمال مهربانی با آنها رفتار می کنند و کمال مراقبت را در حفظ جان و مال آنها بکار می برند حتی اعمال زشت و خارج از رویه و تعدیاتی که از طرف اتباع روس به مردم می شدند نادیده می گرفتند و به مردم توصیه می کردند که از هر نوع اقدامی که سبب رنجش اتباع روس بشود خودداری بکنند و مظالم آنها را با خونسردی برای مصلحت ملک و ملت تحمل نمایند. همه مورخین اروپایی نوشته اند که در دوره انقلاب چندساله مشروطیت ایران کمترین زحمت و مخاطره‌ای برای اتباع خارجه در ایران دیده نشد و تمام اتباع دول بیگانه از آزادی کامل برخوردار بودند و در یک محیط امن و امان زندگی می کردند، بازار کسب و تجارت آنها چون زمان عادی با حسن وجه رواج داشت و کوچکترین اخلاقی در معاشرت و رفت و آمد آنها مشاهده نمی شد و با اینکه مشروطه خواهان ایران روسها را بزرگترین دشمنان انقلاب و آزادی ملت ایران می دانستند و آن دولت را حامی سرسخت پادشاه جابر می پنداشتند کوچکترین اقدامی در

مخالفت مقامات دولتی روس و اتباع آن دولت از خود نشان ندادند و تمام سختیها و تعدیات را با صبر و بردباری تحمل نمودند.

پیش از اینکه به بحث فوق خاتمه بدهم خالی از فایده ندیدم که برای روشن شدن وضعیت آن روز سطری چند بنگارم و نکته‌ای چند خاطر نشان نمایم.

اگر چه در جداول این تاریخ که به فلسفه انقلاب مشروطیت اختصاص داده شده به تفصیل از مشکلات سیاسی آن زمان در ایران و مداخلات ظالمانه دولت روس و انگلیس صحبت داشتم و نوشتم که یکی از علل و موجبات قیام عمومی ملت ایران و بوجود آوردن مشروطیت عدم رضایت مردم از همین مداخلات اجانب بود. و هرگاه در تاریخ انقلابات ملل و نهضت‌های اجتماعی سیاسی اسم دنیا مطالعه و تحقیق عمیق به عمل بیاوریم تصدیق خواهیم کرد که کمتر ملتی در موقعی که اقدام به انقلاب نموده و یا در دوره انقلاب، مثل ملت ایران گرفتار فشار طاقت فرسای دول مقتدر خارجی بوده و کمتر ملتی به اندازه ایرانیان از اجانب زحمت دیده.

انگلیس که دارای حکومت ملی و آزاد بود و خود را طرفدار آزادی می‌خواند برای حفظ هندوستان طالب یک ایران گدا، بدبخت و فاقد دانش و فرهنگ بود و در تفع خود می‌دانست که از نظر حفظ منافع و مصالحش یک ایران ناتوان، فاقد قوه حیات ولی بظاهر مستقل در میان هندوستان و روسیه فاصله باشد و طبعاً آبادی و آزادی ایران با منظور حقیقی انگلیسها سازگار نبود و اگر ایران سبیل به یک صحرای لم یزرع می‌شد، انگلیسها برای حفظ هندوستان و به قول خودشان موقعیت استراتژیک و اتادوتا مبین، بیشتر مایل بودند که تا یک ایران آباد و متمدن و آزاد.

همانطوری که ملت چهارصد میلیونی هندوستان بواسطه جهل و نادانی و فقر و پریشانی در موقع جنگ خون خود را برای انگلیس و حفظ تاج و تخت امپراطوری بریتانی می‌ریخت و در موقع صلح گاو شیرده آن دولت بود و به قول معروف مردمش خار می‌خوردند و بار می‌کشیدند، انگلیسها مایل بودند که ایران هم در عقب افتادگی دست کمی از هندوستان نداشته باشد و در همسایگی هندوستان یک مرکز تمدن و قدرت بوجود نیاید.

عثمانی در آن زمان فقط یک منظور داشت و آن این بود که از آب گل آلود ماهی بگیرد و قسمت ترك زبان ایران را جزو خاک خودش بنماید و برای رسیدن به این مقصود چنانچه در مجلدات پیش دیدیم در همان موقع که ملت مظلوم ایران با پادشاه مستمگر در جنگ و کشمکش بود از موقع استفاده کرده بدون کمترین علت و جهتی قشون به خاک ایران وارد کرد و قسمتی از آذربایجان را تصرف نمود.

روسها صاف و روشن یک منظور بیش نداشتند و آن تصرف ایران و رسانیدن خود

به دریای گرم (خلیج فارس) و خاتمه دادن به حیات یک ملت باستانی که قرن‌ها مهد تمدن جهان بود.

در همان روزهای ظلمانی که ملت ایران برای نجات استقلال کشور و بدست آوردن آزادی قیام کرد و با دولت استبدادی چندین هزار ساله دست بگریبان شد همسایه‌های قوی نه فقط ما را به حال خود نگذارند بلکه دولت روس مستقیماً بدون پرده‌پوشی بر ضد ملت ایران قشون به خاک ما وارد کرد و دولت انگلیس برای رضایت دولت متحد خود به این جمله مختصر (قشون ما در امور داخلی ایران مداخله نخواهد کرد) که وزیر خارجه روس به سفیر انگلیس گفت و او به وزیر خارجه انگلیس تلگراف نمود تمکین و سکوت کرد و اجازه داد قشون روس وارد خاک ایران بشود، در صورتی که خود انگلیسها بهتر از هرایرانی دشمنی روسها را با مشروطه خواهان ایران می دانستند و از خطر ورود قشون روس و عاقبت وخیم خطرناک آن آگاه بودند.

با اینکه عده مشروطه خواهان در رشت و بندر پهلوی زیاد بودند ولی چون موفقیت انقلاب جز در سایه کتمان و پوشیده نگاهداشتن نقشه‌ای که در پیش بود غیر ممکن و محال بود سران انقلاب عملیات خود را بطوری از دوست و دشمن مخفی

کمیته ستار

نگاهداشتند که در ایران کمتر سابقه داشته.

از جمله مشکلاتی که در پیش بود مخفی کردن انقلابیونی که از قفقاز آمده بودند و نگاهداری اسلحه و مهمات و ساختن بمب و نارنجک بود، پس از آنکه در حدود سی نفر فرستادگان کمیته سوسیال دمکرات وارد رشت شدند و بوسیله میرزا کریم خان در سه محل که سابقاً اشاره کردیم سکنی کردند و طوری خود را مخفی کردند که حتی بستخدسین مورد اعتماد هم به وجود آنها پی نبرند، برای تهیه آذوقه و لوازم زندگانی آنها تدابیر سودمند و عاقلانه بکار بردند و توانستند آن عده را در محلهای مخفی به ساختن لوازم جنگ مشغول دارند تا روزی که باید آفتابی بشوند و پرده از روی کارشان برداشته شود.

بقول مرحوم میرزا علی محمد خان نگاهداشتن یک عده مسلح در شهری که کاملاً تحت مراقبت و تفتیش حاکم جابر و مقامات روسی بود یک معجزه بود که در سایه اعتماد و ایمان سران انقلابیون انجام یافت.

پس از آنکه در حدود سی نفر از انقلابیون قفقاز که چند نفر آنها از زعمای حزب سوسیال دمکرات بودند وارد رشت شدند در مدت چهل روز که مخفی و منزوی بودند موفق بساختن مقداری آلت ناربه و محترقه شدند.

سران انقلاب پس از مشورت تصمیم گرفتند که کمیته‌ای به نام ستار تشکیل داده

و جنبه حزبی و عمومی به قیاسی که در حال ظهور کردن بود بدهند. کمیته مذکور از اشخاص ذیل تشکیل یافت: معزالسلطان - میرزا کریم خان - ناصرالاسلام - میرزا - علیمحمدخان تربیت - میرزا حسین کسمائی - احمد علیخان - سید اشرفالدین مدیر روزنامه نسیم شمال - رحیم شیشه‌بر - حاجی حسین آقا اسکندانی - عمیدالسلطان - آقا گل اسکندانی و یکنفر هم از مجاهدین قفقاز تشکیل یافت و به تهیه نقشه انقلاب مشغول شد.

در روزهایی که اعضای کمیته ستار به تهیه نقشه انقلاب اشتغال داشتند و طرح حمله را می کشیدند سه نفر از انقلابیون قفقاز (میشاجا باریتزه - فیودرو برادیاک) در محلی مخفی واقع در باغ وسیعی که دور از انظار بود به ساختن آلات ناریه مشغول بودند و مقداری بمب دستی و فشنگ تهیه نمودند.

ساختن اسلحه و آلات محترقه

احتیاج انقلابیون به فشنگ زیاد بود و تهیه آن، اسباب و آلات زیاد لازم داشت زیرا که تفنگهای پنج تیر و موزر و رولورهای دوتیر که به آن زحمت از قفقاز آورده بودند فاقد فشنگ بود و هرگاه فشنگ تهیه نمی شد آن همه زحمات بدون نتیجه بود و آن مقدار اسلحه که با خون جگر وارد شده بود بلا مصرف می ماند. در ظرف بیست روز ناسپردگان موفق شدند هزارها فشنگ بسازند تا ذخیره کافی برای روز انقلاب داشته باشند. یکی از مشکلات، امتحان این اسلحه ناریه بود زیرا برای اطمینان از نتیجه کار خود مجبور بودند بمب و فشنگهای ساخته شده را امتحان نمایند.

بطوری که در صفحات پیش نوشتیم مقدار زیادی فشنگ از طرف کمیته قفقاز برای کمیته ستار فرستاده شده بود ولی متأسفانه همه آنها به دست روسها افتاد و مجاهدین نتوانستند از این کمکی که انقلابیون قفقاز به آنها کرده بودند استفاده کنند گرچه یکی از انقلابیون قفقازی بنام «الکسندوچیکی» پس از آنکه فشنگها به دست روسها افتاد برای تهیه فشنگ از رشت به تفلیس رفت ولی متأسفانه از طرف مأمورین پلیس روسیه دستگیر و به سیبری تبعید شد. خوشبختانه با اینکه سردار افخم حاکم گیلان مردی بود که سالها ریاست نظمیة تهران را عهده دار بود و به دقایق و عملیات پلیسی و جاسوسی کاملاً آشنا بود و مستبدینی که با او همکاری می کردند با سران کمیته ستار آمد و شد داشتند در مدتی که وسیله قیام ملی فراهم می شد نتوانستند روزنه‌ای به آنچه در زیر پرده می گذشت بدست بیاورند و از نقشه‌ای که در حال تهیه بود اطلاع پیدا کنند.

یکی از خواص مهم انقلاب اینست که افرادی را که دارای یک نبوغ ذاتی انقلابی هستند بدون آنکه خود آنها بدانند و به آن استعداد فطری خود پی برده باشند از ظلمت استتار آنها را بیرون کشیده، در میدان انقلاب وارد می کند و آن افراد در پرتو همان نبوغ طبیعی کارهای مهم و خدمات ذیقیمت در راه آزادی انجام می دهند و به قله شهرت و معروفیت می رسند و ناسشان همیشه در تاریخ جاویدان و باقی می ماند. از جمله این اشخاص که چون چراغ فروزانی در انقلاب گیلان ظاهر شدند یکی یغرم و دیگری میرزا کوچک خان و سومی سید اشرف الدین مدیر روزنامه نسیم شمال بود. نبوغ هریک از این سه نفر در طریق خاصی بود که بطور اختصار در چند سطر از نظر خوانندگان می گذرد.

میرزا کوچک خان در مدارس قدیم مشغول تحصیل علوم دینی بود، بیش از بیست و یک سال نداشت و بداشتن نیروی اراده و آزادمنشی و قوه استدلال و قدرت تفکر در میان طلاب معروف بود. میرزا کوچک خان در پاکداسنی و ایمان به مبادی

دینی و انجام وظایف مذهبی شهرت بسزایی داشت و در تمام دوره مجاهدت و جنگها نماز و روزه او ترک نمی شد و حتی پس از آنکه در جرگه مجاهدین مشروطه خواه وارد شد از گرفتن جیره و مواجب خودداری کرد و به مختصر عایدی که داشت قناعت نمود. او یک مجاهد حقیقی و یک مؤمن به مشروطیت بود. همینکه ستاره آزادی در آسمان ایران طلوع کرد و انقلاب مشروطیت آغاز شد، میرزا کوچک خان درس و کتاب را کنار گذاشت و در سلک فداییان راه حریت وارد شد و در تمام مراحل که انقلاب گیلان طی نمود و مسافرت جنگی به قزوین و تهران یکی از برجسته ترین افراد مبارز بود.

پس از اینکه مجلس به توپ بسته شد او با جمعی از گیلانیان مجمعی داشت و شب و روز مردم را به آزادی طلبی و مقاومت در مقابل استبداد تشویق می نمود، میرزا- کوچک خان نه فقط یک سرباز آزاد بود و در راه آزادی می جنگید بلکه یک مبلغ آزادی بود و در هر مورد و مقام در تبلیغ مردم به پیروی از حق و عدالت و حقوق انسانیت فرو- گذار نمی کرد.

اگرچه عضو کمیته ستار نبود ولی با سردار محبی دوستی بسزایی داشت و فوق العاده مورد اعتماد و محبت سردار محبی بود و از تمام حوادثی که در شرف انجام بود اطلاع داشت و همینکه به او اخطار شد که برای مبارزه آماده باشد عمامه و عبا را کنار گذارد و به لباس مجاهدت در آمد و در روزی که در رشت جنگ آغاز شد چنان شهاست و جسارت از خودش نشان داد که مورد ستایش رهبران انقلاب و اعضای کمیته ستار گردید و در

ردیف پهلوانان انقلاب جای گرفت و تا ورود به تهران پشت به پشت سردار محبی در تمام میدانهای جنگ با قوت نفس و از خود گذشتگی با دشمنان آزادی نبرد کرد. پس از فتح شهر رشت به دست انقلابیون میرزا کوچک خان اول کسی بود که به یاری مجروحین و ستمدیدگان و کسانی که خسارت و زحمت دیده بودند شتافت و در کمک به آنان آنچه در قوه داشت دریغ نداشت. تاریخ زندگانی بیست ساله میرزا - کوچک خان در انقلابات و کشمکشها که عاقبت به سرگ او منتهی شد یکی از داستانهای مهم و قابل توجه دوره انقلاب ایران است و در خور اینست که کتابی در شرح حال و کارهایی که کرده نوشته شود. چون نمی خواهم وارد در تاریخ حوادث جنگ بین الملل اول و موقعیت مهمی که میرزا کوچک خان در آن زمان احراز کرد بشوم بدانچه نوشتم قناعت کرده و قسمتی از سرگذشت او را در ضمن وقایع روز و حوادث جنگها به نظر خوانندگان این تاریخ خواهم رسانید.

یفرم خان یکی از آرامنه ایران بود که در رشت و انزلی به کسب و کار مشغول بود. می گویند یک کارخانه آجرپزی داشت و در کسب و کارش مهارت بسیار از خود نشان می داد. یفرم مسلک «دانشناکسیون» داشت و در آن جمعیت مقام مهمی را حایز بود و بهمین جهت به خلاف بسیاری از مشروطه خواهان که تا آن زمان مطالعه و اطلاعات زیادی از مسالک سیاسی و عقاید انقلابی و اجتماعی نداشتند یفرم تا حدی به تاریخ انقلابات و احزاب سیاسی آشنا بود، می گویند دوستی او با پانف که یکی از آزادیخواهان بود و ما او را در انقلابات ایران خواهیم دید سرچشمه اطلاعات او بود و در معاشرت با آن مرد عمیق و مطلع به حقایق و فلسفه انقلاب و تأثیرات آن آشنا شد ولی آنچه مسلم است یفرم شخصاً در امور اجتماعی تحصیلاتی داشت و در اواخر عمرش که زیاد فاصله با نهضت انقلاب گیلان نداشت تا حدی آشنا به سیاست و رموز انقلابات سلل بود و از افکار و مسلک سوسیالیستی بهره ای بسزا داشت.

یفرم از نعمت عقل و شجاعت برخوردار بود و بهمین جهت وقتی که وارد در انقلاب شد یک مجاهد ساده بیش نبود ولی در اندک زمانی در تحت لوای این دو عامل یعنی عقل و شجاعت بطوری که در صفحات آینده این تاریخ خواهیم دید بالاترین مقام را در میان انقلابیون حایز گردید و برتری خود را حتی از رؤسای درجه اول مجاهدین و سرداران ملی به ظهور رسانید. یفرم عضو کمیته ستار نبود ولی با رؤسای آنها دوستی و سروسری داشت و پس از آنکه با آنان هم پیمان شد و تصمیم خودش را برای شرکت در انقلاب اعلام کرد موفق شد در اندک زمانی یک (لژیون) دسته از بهترین و شجاعترین جوانان انقلابی و آزادیخواه ارمنی تشکیل بدهد و با لیاقت ذاتی که داشت در اندک

یفرم

زمانی یکی از ارکان عمده قشون انقلابی و فاتحین رشت و قزوین و تهران گردید. یفرم یادداشتهایی از خود باقی گذارده که دکتر آقایان و کیل سابق مجلس شورای ملی قسمتی از آنها در مجله هفتگی اطلاعات منتشر نمود و مورد استفاده علاقه‌مندان به تاریخ انقلاب مشروطیت گردید. چون شرح حال و کارهای یفرم را در دوره انقلاب و جنگها در ضمن جریانات روز خواهیم نگاشت فعلا به آنچه بطور اختصار در بالا گفته شد قناعت می‌کنیم و به این قسمت خاتمه می‌دهیم.

سید اشرف‌الدین
مدیر روزنامه
نسیم شمال

این سید تنومند و مجرد که در آن زمان ستجاوز از چهل سال از عمرش گذشته بود به خوش صحبتی و خوش مشربی معروف و یکنفر آزاد سرد فطری و آزادی طلب حقیقی بود. بدی و بدخواهی در خلقت او نبود و جز حق و عدالت چیزی نمی‌خواست، بمحض آغاز انقلاب مشروطیت سید سر از پناهنده چون کسی که پس از سالها ناامیدی و انتظار به محبوبش رسیده و یا تشنه‌ای که آب گوارا نصیبش شده سر از پناهنده وارد میدان انقلاب شد و در تمام مجالس و مجامع از محامد مشروطیت سخن می‌گفت و چون شاعر عالیقدری بود، در مدح آزادی و عدالت و حکومت ملی قصیده سرایی می‌کرد. سید اشرف به اندازه‌ای مورد اعتماد و دوستی ناصرالاسلام و سردار محبی و میرزا کریم خان بود که او را در آن موقع حساسی که کمال احتیاط را مرعی می‌داشتند به عضویت کمیته ستار برگزیدند و در جلسات حضور می‌یافت و در خارج به تشویق مردم به انقلاب و قیام برضد دربار استبداد می‌پرداخت.

پس از فتح شهر رشت به دست انقلابیون سید تصنیف و اشعاری سرود که نقل همه مجالس ایران گردید و بچه‌ها در کوچه و بازار و مغنیان و نوازندگان در مجالس عیش و عشرت می‌خواندند.

یکی دوشعر از آن ابیات در حافظه‌ام باقی مانده به یادبود آن سید جلیل در این تاریخ نقل می‌کنیم. راجع به کشته شدن سردار افخم حاکم گیلان:
خبر دادند به شه سردار را کشتند گیلک دخترجان

همه شهر رشت مشروطه گشتند گیلک دخترجان
دیدی که چه‌ها شد گیلک دخترجان مشروطه بپا شد گیلک دخترجان
مستبد فنا شد گیلک دخترجان

قطعه دیگر خطاب به مردم تبریز:

ملت تبریز خدا یارتان	دست خدایی مدد کارتان
خواسته باشید ز احوال رشت	در هجان ملت بیدار رشت
گشته سپهدار نگهدار رشت	آنکه بود مشفق و غمخوارتان

روزنامه نسیم شمال تا زمان فتح تهران در رشت و سپس در تهران تا فوت آن مرحوم منتشر می شد. سید خوش ذوق علاقه مخصوصی به خورش فسنجان داشت و کمتر قصیده یا غزلی از او دیده می شد که اسم خورش فسنجان در آن برده نشده باشد.

محمّد ولی خان سپهدار
 یغرم و یکی دونفر از مورخین انقلابی در یادداشت‌های خود خرده‌گیری‌هایی از محمدولی خان سپهدار کرده‌اند که درخور مطالعه و قضاوت است. یک مورخ منصف وقتی که می‌خواهد اعمال فردی را مورد قضاوت قرار بدهد حتماً باید اوضاع و احوال و تربیت خانواده، سابقه معلومات، زمان و محیط و بالاخره کلیه شرایطی که آن فرد در آن زندگی می‌کرده در نظر بگیرد.

محمدولی خان سپهدار در آن زمانی که در جرگه انقلابیون وارد شد و ریاست و سرپرستی قشون انقلاب را برعهده گرفت یکی از سرداران نامی آن زمان و یکی از خوانین فنودال بود که صدسال در یک ناحیه وسیع مملکت حکومت مطلقه داشتند.

محمدولی خان یکی از ملاکین درجه اول مملکت بود و شاید در آن زمان ثروتمندترین فرد ایرانی بود؛ صدها ده و مستغلات و هزارها نفر رعیت و صدها نفر نوکر شخصی داشت و در دربار ایران یکی از رجال مهم و برگزیده محسوب می شد، بنابراین محمدولی خان سپهدار را از نظر انصاف نباید با یک نفر آزادیخواه، عالم محقق، ایده‌آلیست و مؤمن به آزادی و انقلاب فکری مقایسه کرد و از او همان توقع و انتظار را داشت و نیز نباید او را در ردیف یکنفر آزادیخواه رنج دیده ظلم کشیده گرسنه و محروم از همه چیز و ناکام طبقه سوم قرار داد. محمدولی خان روزی به قیمت جان و هستی خودش وارد در محیط انقلاب شد که از نعمت ثروت، شوکت، معروفیت، احترام و مقام مهم دولتی برخوردار بود و در کمال راحتی زندگی می‌کرد و مورد ظلم و تعدی و تجاوز کسی واقع نشده بود بلکه او قادر به تعدی و ظلم به دیگران بود و دیگری قادر به تعدی به او نبود.

شرکت محمدولی خان سپهدار در انقلاب بدرجدهای سهم بود و کفه ترازوی آزادیخواهان را بدرجدهای سنگین کرد که در اندک زمانی به فتح تهران و راندن شاه ستمگر از تاج و تخت و برقراری مشروطیت منتهی شد و هرگاه او در این امر ملی شرکت نمی‌کرد موفقیت انقلابیون رشت و کامیابی آنها تردیدآمیز بود.

سپهدار وقتی زمام انقلاب گیلان را در دست گرفت و راه تهران را پیش گرفت که ملت تبریز بواسطه ورود قشون روس بکلی فلج و ناتوان شده بود و قادر به این نبود که تخت و تاج محمدعلیشاه را سرنگون کند و به تنهایی کاری از پیش ببرد.

کناره‌گیری سپهدار از اردوی عین‌الدوله و راه‌سازش او با مشروطه‌خواهان تبریز یکی از عوامل ضعف و ناتوانی عین‌الدوله و تقویت روحیه انقلابیون تبریز شد و آنان را

بیش از پیش به آتیه امیدوار و دلگرم کرد.

سپهدار پس از مراجعت از آذربایجان به تهران رفت و اعتنایی به محمدعلیشاه نکرد و به تنکابن که مرکز اسلاک و موطنش بود و تمام مردم آن ناحیه او و خانواده اش را صاحب اختیار خود می دانستند رفت و عده کثیری افراد مسلح گرد خود جمع نمود و یک اردوی کوچکی از رعایا و بستگانش تشکیل داد.

گذشته از روح آزادمنش و طبع استقلال طلب و سرپرشور و جسارت و شجاعت فطری و خوی ماجراجویی عوامل دیگری هم سبب شد که سپهدار پشت به محمدعلیشاه و دربار استبداد کرد و روبه مشروطه خواهان نمود و خود را در دریای انقلاب که پایانش معلوم نبود انداخت.

سپهدار، محمدعلیشاه را یک پادشاه نالایق ظالم و پست فطرت و دست نشانده اجانب می دانست و یقین داشت که اگر دیر زمانی سلطنت او دوام یابد باید فاتحه ایران را خواند. سپهدار از مردمان پست فطرت و دون از قبیل امیربهادر و شاپشال که زمام دولت را در دست داشتند متنفر بود. سپهدار می دانست که فرمانفرمای مطلق ایران لیاخف فرمانده بریگاد قزاق است و به دستور سفارت روس ایران را به طرف پرتگاهی که نجات از آن محال است سوق می دهد.

سپهدار، کامران میرزا نایب السلطنه و سایر شاهزادگان نزدیک به تخت و تاج را می شناخت و از بی لیاقتی و خیانتکاری آنها آگاه بود.

سپهدار زمانی که در تبریز بود و با عین الدوله همکاری می کرد از تکبر و استبداد رأی عین الدوله آزرده خاطر شده بود و چنانچه دیدیم مکرر از نظر خیراندیشی و مصلحت مملکت به محمدعلیشاه نصیحت داد که دست از جنگ با مشروطه خواهان تبریز بکشد و تن به افتتاح مجلس و اعاده مشروطیت بدهد و ملت و مملکت را از نابودی و انقلاب نجات یبخشد. شهرت عالمگیر ستارخان و تلگرافات تبریک و تحسین که همه روزه از نقاط مختلف کشورهای آزاد و دستخط و احکام تقدیر و تشویق آئین علمای نجف که به تبریز می رسید، پایداری و شهامت ملت مبارز تبریز و انعکاس فتوحات انقلابیون تبریز در جراید دنیا سپهدار را مسحور کرد و او را قلباً متمایل به مشروطه نمود. آدم کشی و غارتگری و چپاول ایلاتی که اردوی دولتی را تشکیل داده بودند و بی رحمی ای که از آنها دیده می شد سپهدار را بکلی بیزار و دلتنگ کرد و او را به کناره گیری و دوری از دستگاه دولتی وادار نمود.

کمیته ستار پس از آنکه استعداد و اسلحه کافی در اختیار ملاقات نماینده انقلابیون خود یافت و نقشه موفقیت آمیز انقلاب و از میان بردن حاکم رشت با سپهدار جابر و رؤسای ادارات دولتی و تصرف شهر را کشید یقین داشت که پس از تصرف رشت محمدعلیشاه ساکت نخواهد نشست و اردوی مجهری برای سرکوبی انقلابیون به رشت خواهد فرستاد و روسها هم او را تقویت خواهند کرد و در نتیجه ممکن است مغلوب شوند و به منظور نهایی و آرزوی ملی نایل نگردند و چون از دیر زمانی می دانستند که محمدولی خان سپهدار از محمدعلیشاه دلتنگ شده و به تنکابن آمده و در آنجا اردوی مسلحی تشکیل داده و مستقر گشته و آنچه درباریان کوشش کرده اند او را به تهران بکشانند نپذیرفته و همچنان ناراضی و نگران از اوضاع مملکت منتظر پیش آمد و حوادث است، همچو دانستند که نماینده ای به تنکابن نزد سپهدار بفرستند و او را برای فرمانفرمایی گیلان و زمامداری انقلاب و رهبری و هدایت ملت دعوت نمایند.

این مأموریت به ناصرالاسلام که یکی از اعضای مهم کمیته ستار بود داده شد. ناصرالاسلام بلادرنگ به تنکابن رفت و با سپهدار به مذاکره پرداخت و پس از چند روز توقف و گفتگو او را راضی به آمدن به رشت و در دست گرفتن زمام انقلاب نمود. در اینجا این نکته دقیق را ناگفته نمی گذاریم که اعضای کمیته ستار عقیده داشتند که سپهدار پس از تصرف رشت به شهر بیاید زیرا می ترسیدند که هرگاه جنگ برای تصرف شهر به خونریزی و زدوخورد شدید منتهی بشود سپهدار طاقت و دوام نیاورده و راه صلح و سلامت و سازش پیش بگیرد و مانع انجام مقصود گردد.

بطوری که خواهیم دید این نقشه همانطوری که سران انقلاب می خواستند عملی شد و پس از کشته شدن آقا بالاخان سردار و تصرف شهر رشت سپهدار با عده ای مسلح که در حدود پانصد نفر بودند وارد رشت شد و رسماً حکومت گیلان و ریاست قشون انقلاب را عهده دار گشت.

برای شناسایی حالت روحی و استقلال فکری و پی بردن به اینکه سپهدار تا چه اندازه به شخصیت و حیثیت خود علاقه مند بود در آخر عمر با داشتن ثروت بسیار و احترام و راحتی کامل از هر جهت چون اوضاع مطابق میل و سلیقه اش نبود و در بعضی امور بسیار ناچیز و جزئی تحت فشار قرار گرفته بود در سن هفتاد و چند سالگی که تصمیم خود کشی در این سن بسیار دشوار است خود کشی کرد و به عمر پر از حادثه و افتخار خود خاتمه داد.

اعلامیه منتعبرالدوله
پیشکار سپهسالار
از تنکابن

۱۴ ذی القعدة الحرام ۱۳۲۶ اساس مجلس مقدس شورای ملی
شیدان الله از کانه در تنکابن برپا گردید و حضرت اشرف سپهدار -
اعظم نیز نهایت همراهی را دارند اعلانات متعدد به تهران
و اطراف دور و نزدیک فرستاده و عموم مردم را از تأسیس این
مجلس مقدس مستحضر ساخته و این اعلان در تمام بلاد منتشر شده خصوصاً در استرآباد
مازندران اهالی همگی شورش کرده و خواستند امیر مکرّم والی استرآباد را از شهر بیرون
کنند مشارالیه از آنجایی که وطنپرست و فطرتاً ملت دوست بی باشد به عموم اهالی
اخطار می نماید که لّوای مشروطیت را بلند نموده و شورش را فرو گذاشته و مشغول
تشکیل مجلس شورای ملی شده اند.

ظهور انقلاب رشت

روز سیزدهم بهمن که مصادف با روز عاشورا بود و مردم به شیوه دیرین و برطبق سنن دینی دسته‌ها تشکیل داده و در خیابانها و بازارها می‌گردیدند و به عزاداری مشغول بودند یکی از کسان سردار فخم حاکم شهر بواسطه علت ناچیزی سیرزاعلی اکبرخان نامی را هدف گلوله ساخت و از پای درآورد، این عمل در آن روز که طلعه انقلاب نمودار بود سبب شد که در چند ساعت عده زیادی از مردم در سبزه میدان و مساجد اجتماع نموده از حاکم، قاتل را برای مجازات و به کیفر رسانیدن خواستند، کمیته ستار و پیروان آن که انتظار چنین موقعی را داشتند از تشجیع مردم و تحریک آنان به قیام عمومی فروگذار نکردند و چند نفر از گویندگان در معابر و مساجد از مظالم محمدعلیشاه و درباریانش نطقها کردند و حاکم را ظالم و ستمگر خواندند ولی دستگاه دولتی هنوز بدرجه‌ای قدرت داشت که در مقابل تقاضای مردم سرتمکین فرود نیاورد و اعتنایی به خواسته مردم نکند و اعلان کند که اگر مردم پس از عزاداری متفرق نشوند محرکین و سردسته‌ها را به سخت‌ترین وجهی تنبیه خواهد کرد.

حاکم شهر برای روز نوزدهم بهمن از طرف سردار معتمد که یکی از رجال مغروف گیلان بود و در خوش فطرتی و عزت نفس شهرت بسزایی داشت و مردم به او احترام می‌گذاردند و با سردار محیی و میرزا کریم خان عموزاده بود به نهار در باغ مدیریه خارج شهر دعوت شده بود و چند نفر از رجال معروف رشت از قبیل سردار همایون و رؤسای ادارات دولتی در آن ضیافت حضور داشتند.

۱۹ بهمن

محرک این دعوت اعضای کمیته ستار بودند زیرا کمیته تمام وسایل را برای انقلاب فراهم کرده بود و آن روز را برای اجرای نقشه خود انتخاب کرده بود، شک نیست که سردار معتمد مطلقاً از نقشه انقلابیون کوچکترین اطلاعی نداشت و از آنچه در خفا می‌گذشت بی‌خبر بود والا محال بود به چنین کاری تن بدهد و راضی بشود که در

خانه‌اش اشخاصی که مهمانش بودند کشته شوند.

مقصود از نقشه مهمانی این بود که سردار افخم در موقعی که ارگ دولتی مورد حمله قرار می‌گیرد حضور نداشته باشد زیرا ارگ دولتی تاحدی سنگر محکمی بود و تسلط بر آن بی‌اشکال نبود و بلاشک اگر سردار افخم در آنروز در ارگ میان سربازان و قزاقها که با چند عراده توپ آن محل را محافظت می‌کردند بود با اطلاعی که به فنون نظامی داشت جنگ طولانی می‌شد و شاید انقلابیون به تسخیر ارگ توفیق پیدانی کردند و نقشه آنها نقش بر آب می‌شد و همه زحمات و کوششها از میان می‌رفت.

نکته دیگر اینست که در باغ مدیریه زودتر و آسانتر به سردار افخم که از هر حیث غافلگیر شده بود دست می‌یافتند و با کشته شدن او قشون دولت زودتر تسلیم می‌شد.

سردار افخم از چند روز قبل از انقلاب تاحدی پی‌به‌موضوع برده بود و استنباط کرده بود که حوادثی در پیش است بهمین جهت عده‌ای سوار و پیاده قزاق که در لاهیجان بودند به شهر خواست و آنها را در حال آماده‌باش به نگهداری ارگ شهر و چند نقطه حساس شهر گماشت.

یکی از علل موفقیت انقلابیون در نقشه‌ای که تهیه کرده بودند این بود که آن مردان کارآزموده بیشتر به کیفیت امر اهمیت می‌دادند تا به کمیت و عقیده داشتند که با یک عده کم ولی شجاع و فداکار و مورد اعتماد که کاملاً مسلح باشند زودتر به اجرای نقشه خود کامیاب خواهند شد و هرگاه عده زیادی را در کار شرکت بدهند ممکن است منظور آنها فاش شود و نقشه آنها عقیم گردد.

چیزی که تاحدی اعضای کمیته را نگران کرده بود حضور سردار معتمد و سردار همایون و چند نفر از معروفین در میان مهمانها بود زیرا می‌ترسیدند اگر کار به زد و خورد بکشد ممکن است مهاجمین که اغلب گرجی بودند و هیچیک از معارف شهر را نمی‌شناختند و از روزی که وارد شهر رشت شده بودند در کنج اختفا می‌زیستند تفهیمه و ندانسته آن بی‌گناهان را بکشند.

برای آنکه چنین واقعه‌ای پیش نیاید سردار محیی را مأمور کردند که شخصاً با پانزده نفر مجاهد که اکثر آنها گرجی بودند به باغ مذکور رفته و آنان را در کاری که باید انجام بدهند راهنمایی کند.

چون سردار محیی و میرزا کریم خان به سردار معتمد فوق‌العاده علاقمند بودند و می‌ترسیدند که مبادا در حوادثی که پیش می‌آید گزند به او برسد احمد علیخان را به باغ مدیریه روانه کردند و به او دستور دادند که بهرنحوی که ممکن است سردار معتمد را از آن محل دور کند احمد علیخان رفت و پس از ساعتی بازگشت و گفت سردار معتمد با سردار افخم مشغول بازی بود من در گوشش گفتم کار لازم فوری با شما دارم به من جواب داد پس از ختم بازی و رفتن سردار افخم می‌آیم آنچه استنباط کردم او